

[Afghanistan Digital Library](http://hdl.handle.net/2333.1/rv15dvbx)

adl0260

<http://hdl.handle.net/2333.1/rv15dvbx>

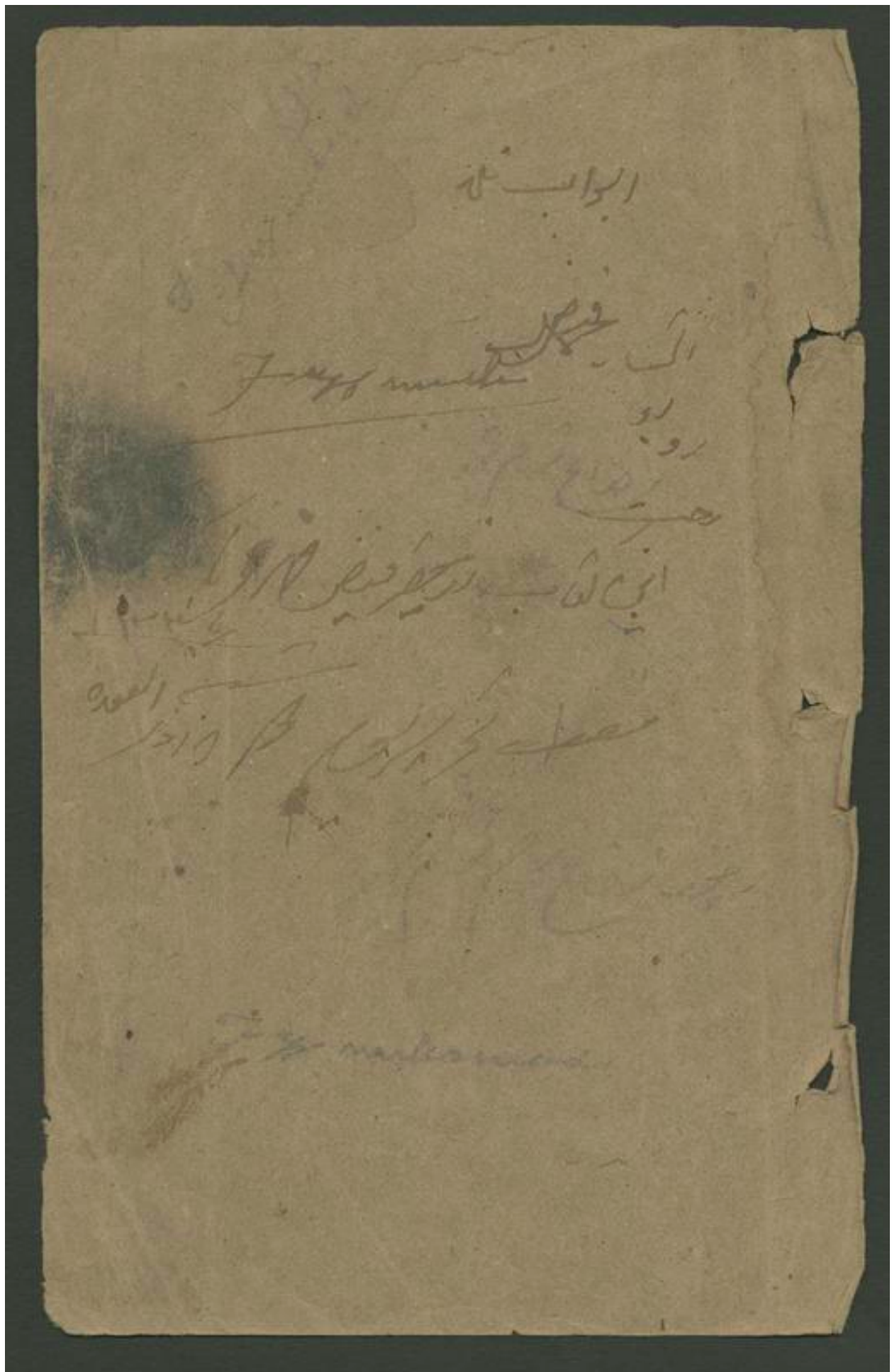


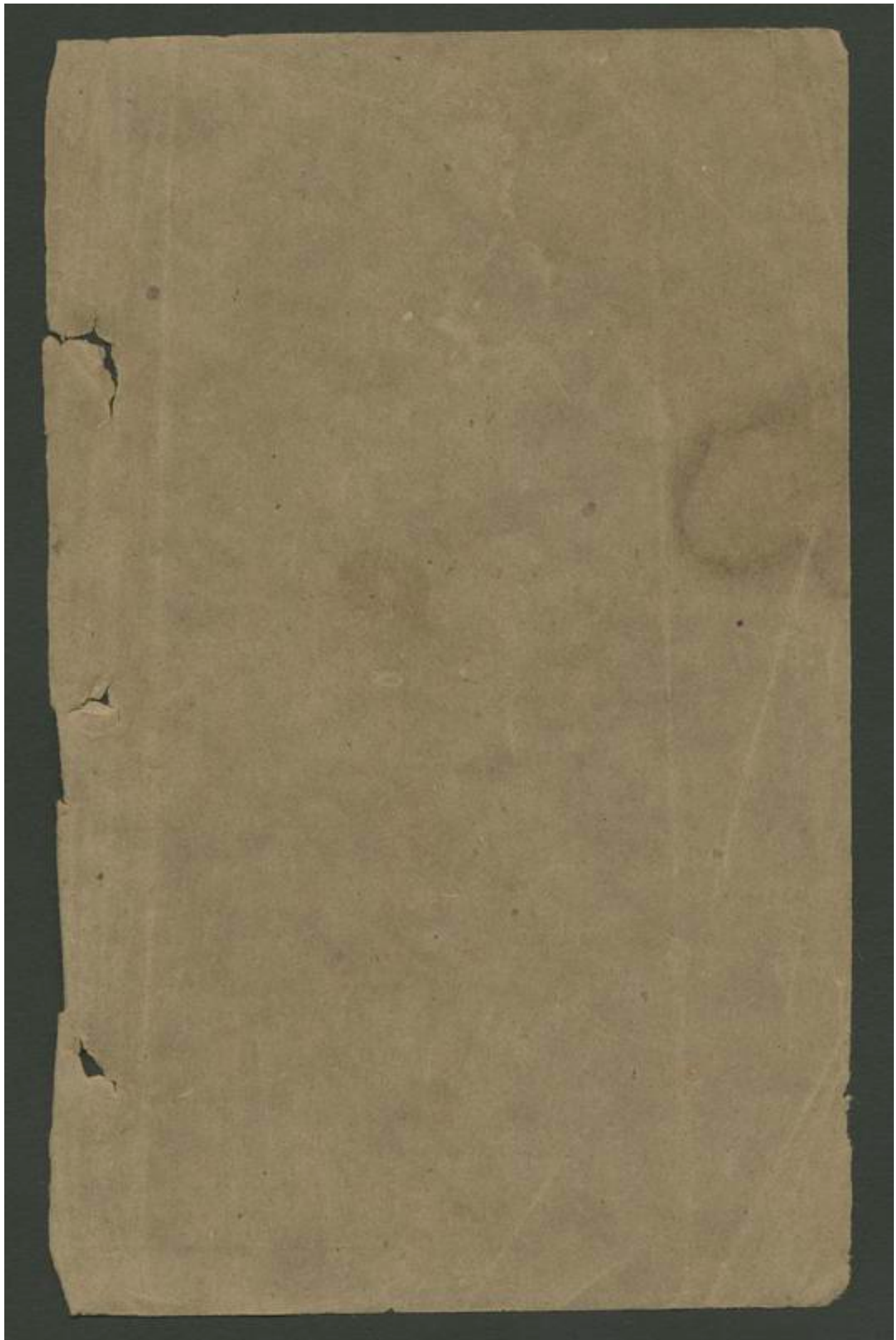
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu





Fayy muhammed

Fayy muhammed
Fayy muhammad

حسب القرآن جناب شہزادہ معظم
حضرت معین السلطنہ صاحب الختم

از قواعد عربیہ حصہ

(اول)

مفتاح الصرف

تالیف فضایل ہمراہ قاری عبد اللہ خان

معلم مدرسہ مبارکہ حیدرآباد

دارچھپا سائہ خانہ سنسکری

پیشین خانہ مبارکہ

دارالسلطنہ کابل زیور طبع پوشیدہ

۱۳۲۲

۱۳۲۲

۱۳۲۲

معلم



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد خالق زبان و نعت پیغمبر فصیح البیان که
از یمن توجّه شهریار معارف اقدار داشت قرین
اعلیٰ حضرت سراج المله والدین
و بستان ادب معمور و مدرسه هنر فاضل گنج
گشته فوائد علم روز افزون و تلج آن
بامل مقرون شده اولاد وطن مقدس

کتابخانه محمد اکبر
عشيق
کابل افغانستان

۳۷

شیرین کام قندکتر تکرار درس علوم مهمه
منوعه و فنون مقصوده متفرقه که زبان گای
ترقی ملت شمرده میشود گردیده اند

و از جمله علوم مطلوبه صرف عربی است
که علاوه بر اینکه موقوف علیه زبان دینی بی
بوده - مدار و مرکز زبان فارسی که زبان دولت
علیه و اکثر ملت سنیه افغانستان نیز میباشد
و ظاهر است که از سبب اختلاف بیشتر
لغات تازی بفارسی - در زبانان شکر گفتار

محتاج صرف عربی بسیارند تا از خطای لفظی
ایمن مانند - لهذا از قواعد پرفوائد آن
سطابق طرز تعلیم باجاست انجمن معارف
جمع و ترتیب یافته مفتاح الحرف نامیده شد
و به نظارت عرفان بصارت شهزاده بشیر
بیدار دل سردار اعظم معین السلطنه
صاحب الفخیم زاد اقباله برای تعلیم جامع شد
اول مدرسه مبارکه حبیبیه
مفتوح گردید *

مقدمه

گوهر سخن که بدولت آید انسان از سایر حیوانات
ممتاز است مرکب از کلمات و کلمات مرکب
از حروف است.

حرف

حرف به جای عربی بیست و نه و از روی
مخرج باین ترتیب است.

ء ه ا ع ح غ خ

ق ک ج ش ی ض ل ر ن

ع

ط د ت ص ز س ظ ذ ث ف

ب ب م و

و بر و و ق ب س م است . مفصل . صحیح

حرف علمت

حرف علمت است . و او الف

و باقی حروف علمت صحیح .

حركات

حركات سه گانه تیر . زیر . پیش را که فتوح

کسر . ضمه گویند از نیمه خواندن این حرف

پیدا میشود - حرفی که دارای یکی ازین حرکات
باشد متحرک است و اگر نباشد ساکن
حرکت و سکون آخر کلمه بر دو قسم است
بنائی که ضمه - فتحه - کسره - وقف گویند
و اعرابی که

رفع - نصب - جر - جزم نامند و و هم
ازین جهت

حرف پیش دار آخر کلمه را مضموم یا مقصور
و زبردار را
منقوع یا منصرف

وزیر دار را مکسور - یا مجسور

وسکون دار را مجزوم - یا موقوف

گویند:

حرکت و سکون ابتدا و وسط کلمه بالقاب بنا

یا میشود:

شد

ادغام - خواندن دو حرف است و فقه از

یک مخرج و علامه اش شد است چون

مَدَّ که در اصل مَدَّ د بود

|| تنون ||

در آخر بعض کلمات نون ساکن ملفوظ غیر مکتوب

میباشد چون هُو ذاهِبٌ (ذاهِبُنْ)

رَأَيْتَ ذاهِبًا (ذاهِبِنْ)

مَرَرْتُ بِذاهِبٍ (ذاهِبِنْ)

بعد از باء ذاهب در صورت سه گانه نون

ساکن ملفوظ است که اشاره بآن در صورت

اول تکرار بابت ضمّه

و در صورت دوم تکرار فتحه

و در صورت سوم " کسره
شده -

بافتن تنوین و ا را الف نیز نویسند

از مثال دوم ظاهر است

مگر در آخر کلمه که تا یا همزه آید نمی نویسند

چون قَرَأَتْ کَلِمَةً شَرِبْتُ مَاءً وَرَعِلْتُ

بعض کلمات همزه زاید می آید آن

بر وقت قسم است

از آن قطعی که در هر حال تلفظ می آید چون

خبر

أَحْسِنْ - يَا أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ

(۳) وصلی که در ابستداع تلفظ - و در وسط

کلام ساقط میشود - چون اِعْلَمَ - يَا عِلْمَ

هَذَا -

اعمال

ساکن - یا بدل - یا حذف کردن حرف

علت را گویند

وزن

برای بعضی کلمات وزن مقرر کرده

حرف	اول کلمه را	قا
و	دوم را	عین
و	سوم را	لام
و اگر	چهارم و پنجم باشد	لام ۲ و ۳ گویند
بسم الله الرحمن الرحيم		
صرف علمی است که در آن از صیغه (صوت)		
و تفسیر کلمات بحث میشود		
کلمات بر سه قسم است (۱) اسم (۲) فعل		
(۳) حرف		
اسم کلمه است که نام اشیا باشد چون		

رَجُلٌ (مرد) عِلْمٌ (دانستن)
فعل کلمه است که کار و نیز یکی از زمانه
سه گانه ماضی - حال - استقبال
از آن مفهوم میشود چون عَلِمَ (دانست) در
زمان گذشته يَعْلَمُ (داند) در زمان حال
یا استقبال

حرف کلمه است که تا با اسم یا فعل
پیوست نشود معنیش کامل مفهوم نگردد
چون مِنْ (ان) اِلَى (تا) و رین ترکیب بنیم

۱۴

رَحْتُ مِنَ الْبَيْتِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ

(رفتم از خانه تا مدرسه) که اگر کلمه من و الی

به بیت و مدرسه پیوست نمی شد معنی آنها

بفهم نمی آمد

بحث فعل

ع

فعل بر سه قسم است (۱) ماضی (۲) مضارع

(۳) امر -

ماضی فعلی است که وقوع کار زمان گذشته

از معنیش مفهوم شود چون قَرَأَ

۱۵

(خواند)

مضارع فعلی است که وقوع کار زمان
حال یا استقبال از معنیش معلوم شود
چون یَقْرَأُ (میخواند یا خواهد خواند)

آمر فعلی است که خواستن کاری از
مخاطب از آن معلوم شود چون اِقْرَأْ
(بخوان)

لازم و متعدی

فعلی که معنیش بفاعل تمام شود آنرا لازم گویند

ام فعلی متعدی است
در کارهای لازم و متعدی
و لازم و متعدی

۱۶

چون ذَهَبَ (رفت) يَذْهَبُ

(میرود)

و فعلی که معنیش بفاعل تمام گشته
منفعل نیست خواهد از امتعدي گویند چون
كَتَبَ زَيْدٌ مَتْنَةً (زید مرسله نوشت)
يَقْرَأُ كُرْسُورَةً (بکر سوره میخواند)

معلوم و مجهول

فعل متعدی بر دو قسم است معلوم که
فاعلش مذکور باشد چون حَفِظَ زَيْدٌ -

زید یاد کرد

(زید یاد کرد) **يَحْفَظُ** زَيْدٌ (زید یاد میکند)

و مجهول که فاعل حذف گشته

منفوع بکبایش ذکر شود چون **يَحْفَظُ** الدَّرْسُ

(سبق یاد کرده شد) **يَحْفَظُ** الدَّرْسُ

(سبق یاد کرده میشود)

ثَبِتٌ وَ مَنفَى

اگر در اول ماضی و مضارع حرف منفی نیاید

ثبت است چون **ضَرَبَ** (زد) **يَضْرِبُ**

(میزند)

و اگر حرف نفی (یعنی ما و لا)
آید منفی چون ماضی و ب (زنه) لایضرب
(نمیزند)

بیان ماضی

بدانکه برای فعل فاعل ضرور است
و فاعل یا فاعل بود (آنکه سخن او را زنند)
یا مخاطب (آنکه با او سخن زنند)
یا متکلم (سخنگو)

و هر کدام یا مذکر است (مرد)

یا مَوْت (زن)

و باز یا واحد (یکی) باشد یا تثنیه

(دو) یا جمع (علاوه از دو) و جمله شمرده

می شود - مگر فعل ماضی بنبرده صیغه دایر

یعنی (۶) صیغه برای غائب

(۵) صیغه برای مخاطب

(۲) صیغه برای متکلم

و از گردان معلوم میشود

گردان فعل ماضی معلوم

۲۰

واحد	ثنية	جمع	مبني
فَعَلَ	فَعَلَا	فَعَلَوْا	فَعَلُوا
فَعَلْتُ	فَعَلْتَا	فَعَلْنَا	فَعَلْنَا
فَعَلْتَ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُمْ
فَعَلْتُ	فَعَلْتِ	فَعَلْنَا	فَعَلْنَا
فَعَلْتُ	فَعَلْتَا	فَعَلْنَا	فَعَلْنَا
لَهُ قَرَأَ قَهْ قَهْ	قَهْ	قَهْ	قَهْ
لَهُ صِيغَةُ فَعَلْتُمَا مُشْتَرِكٌ بِت	بِت	بِت	بِت
مَذْكُورٌ مَوْثِقٌ فِي آيَةٍ			

بیان ماضی مجهول

ماضی مجهول را از ناصی معلوم سازند چنانکه

فاد کل را ضمه و عین را کسره و لام را بحال

خود گذارند چون از فَعَلَ فَعِلَ (کرده شد)

اگر دان ماضی مجهول

بقیه صوره فعلات نیز بدو معنی (مذکوره نوشت) مستفاد است

فَعَلْنَا بچهار معنی متصل است و هم از

این جمله ماضی سینه صیغه و اورد

واحد	ثنیۃ	جمع	صیغہ
فَعَلَ	فَعِلَا	فَعَلُوا	مذکر غائب
فَعَلْتَ	فَعَلْتَا	فَعَلْتُمْ	مؤنث غائب
فَعَلْتُ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ	مذکر مخاطب
فَعَلْتِ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ	مؤنث مخاطب
فَعَلْتُ	فَعَلْنَا	فَعَلْنَا	مذکر و مؤنث
بیان مضارع			
فعل مضارع از فعل ماضی زیادتی کی از حرف			
سوال از ضرب و تصر و فتح ماضی مجهول ساختہ گردان			

چهارگانه آتین در اول آن ساخته میشود یعنی
یا، در اول صیغهای مذکر فاعب و جمع نش
تاء در اول صیغه واحد و تشبیه مؤنث
فأب و صیغهای مخاطب

الف در اول صیغه واحد متکلم
نون در اول صیغه متکلم مع لغير
حرف مضارعت و مضارع معلوم است
فعل چار حرفی مفتوح و لام کلمه مرفوع میباشد
و در آخر صیغهای تشبیه و جمع و واحد مؤنث

۲۴

مخاطب نون پیوست میشود
مضارع باسقاط صیغهای مکرر شکر
یا زده صیغه دارد و از گردان طاهر است

گردان مضارع

واحد	ثانی	جمع	صیغه
یَفْعَلُ	یَفْعَلَانِ	یَفْعَلُونَ	نکره
تَفْعَلُ	تَفْعَلَانِ	تَفْعَلْنَ	مؤنث
"	"	تَفْعَلُونَ	مذکر
تَفْعَلْنَ	"	تَفْعَلْنَ	مؤنث

میکنند و این را
آن را میگویند
یا این را

۹۱۸۰۱

۲۵

اَفْعَلُ نَفْعَلُ نَكَرُوهْتُمْ

مضارع مجهول

مضارع مجهول را از مضارع معلوم
سازند چنانکه حرف مضارعت را ضمه و
عین کلمه را فتحه داده لام کلمه را بحال خود
گذارند چون از یَفْعَلُ نَفْعَلُ کرده شود

یا خواهد شد

بِسْوَائِکَ صَفْحَه (۲۰۰) یَضْرِبُ یَعْلَمُ یَنْصُرُ
گردان مناسبت
چهار صیغه مضارع مشترک است یعنی نَفْعَلُ تَفْعَلُ یَفْعَلُ اَفْعَلُ
و هم ازین جهت یازده صیغه دارد

گردان مضارع مجهول

واحد	ثنيه	جمع	صيغه
يُفَعِّلُ	يُفَعِّلَانِ	يُفَعِّلُونَ	مذكر غائب
تُفَعِّلُ	تُفَعِّلَانِ	يُفَعِّلْنَ	مؤنث غائب
"	"	تُفَعِّلُونَ	مذكر غائب
تُفَعِّلِينَ	"	تُفَعِّلْنَ	مؤنث غائب
أَفَعَّلَ	"	أَفَعَّلَ	مذكر و مؤنث غائب

فائدة: - وقتیکہ مضارع حرف (مین یا سو)

يَضْرِبُ وَيَضْرِبُونَ را مجهول ساخته گردان نمایند

داخل شود بمعنی مستقبل میگرد و چون
سَيَفْعَلُ سَوْفَ يَفْعَلُ (خواهد کرد)

و اگر (لام مفتوح) داخل شود بمعنی
حال گشته مؤکد میشود چون لَيَفْعَلُ
(البته می کند)

بیان نفی جحد (بَلَمْ يَفْعَلْ) (نَفَى كَيْلَنْ)

برگاه حرف اَلَمْ بر مضارع داخل شود لام
کلمه اش را جزم کرده بمعنی ماضی منفیش
میانزد چون لَمْ يَفْعَلْ (نکرد)

۲۸

و اگر لام کلمه حرف علت باشد ساقط
میشود چون لَمْ يَلِكْ لَمْ يَحْشَ لَمْ يَرَمْ
که در اصل یَدْ عَوْ لَحْشَى یَزْمِ
بود

و هرگاه حرف لَنْ بر مضارع داخل
شود لام کلمه را نصب داده بمعنی مستقبل
منفی می سازد چون لَنْ يَفْعَلَ هرگز
نخواهد کرد

و در حذف تَوْن از ضیغهای شنیته

و جمع مذکرو و احد مؤنث مخاطب لَمْ وَلَكِنْ

یکسان عمل دارد

گردان نفی جَدِیْمُ گردان نفی کَلِمَتِ

لَمْ تَذْکُرْ لَمْ تَفْعَلْ لَنْ تَفْعَلَ

لَمْ تَفْعَلْ لَنْ تَفْعَلْ

لَمْ تَفْعَلُوا لَنْ تَفْعَلُوا

لَمْ تَفْعَلْ لَنْ تَفْعَلْ

لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلْ

لَمْ تَفْعَلْنَ لَنْ تَفْعَلْنَ

۳۰

لَمْ تَفْعَلْ	لَنْ تَفْعَلَ
(مذكر) لَمْ تَفْعَلَا	لَنْ تَفْعَلَا
لَمْ تَفْعَلُوا	لَنْ تَفْعَلُوا
(مؤنث) لَمْ تَفْعَلِي	لَنْ تَفْعَلِي
(مؤنث) لَمْ تَفْعَلَا	لَنْ تَفْعَلَا
لَمْ تَفْعَلْنَ	لَنْ تَفْعَلْنَ
لَمْ أَفْعَلْ	لَنْ أَفْعَلَ
(مكلم) لَمْ تَفْعَلْ	لَنْ تَفْعَلْ
گردان مجهول مانند معلوم است چون	

لَمْ يُفْعَلْ لَمْ يُفْعَلْ لَمْ يُفْعَلْ
لَمْ يُفْعَلْ لَمْ يُفْعَلْ لَمْ يُفْعَلْ

لام مکسور که لام امر است بر مضارع غایب
و متکلم معلوم و بر تمامی صیغهای مجهول
داخل گشته آخرش را جزم داده بمعنی امر
می سازد چون لَمْ يُفْعَلْ (باید بکن) لَمْ يُفْعَلْ
(باید کرده شود) و این را امر (لام) نامند
لَا - نهی (که سوای لا نفی است)
أَنْ يُضْرَبَ وَيُقْتَلَ نَفِي جَدِيدٌ وَهِيَ
تاکید بکن ساخته گردان نمائید

نیز بر مضارع معلوم و مجهول و افعال گذشته اخیر
جرم می کند

و در نیوقت مضارع را فعل نمی گویند
و آن فعلی است که منع فاعل از کاری از این
معلوم شود چون لَا تَفْعَلْ (نکن) لَا تَفْعَلْ
(کرده مشو) لَا تَفْعَلْ (نکنند) لَا تَفْعَلْ
(کرده نشود)

اگر در آخر لام نبی حرف علت باشد
نیز به تدخون لِيَلْعُ لِيَوْمَ لِيَخْشُ

در این خبر و خبر و خبر

در این

معلوم

که در اصل ~~یَلْ~~ ^{یَلْ} ~~عَمَل~~ ^{عَمَل} یومی نیستی

یومی

اَمْر حاضر

اَمْر حاضر پنج صیغه دارد و از مضارع محذوف
معلوم نباشد. قاعده نباش است که
علامت مضارع را حذف کنند. اگر
ابتدا بساکن باشد سه ضمه وصل در او
آورده آخرش بضم نمایند. اگر صین باشد
مضموم باشد بمجرور این ضمه دهند چون

از متعصر انصر - و اگر عین کلمه یکسور

یا مفتوح بود همنزد را یکسور سازند

چون از تعریب - اضریب و از

تَعْلَمَ اعْلَمَ

اگر بعد حذف حرف مضارع ابتدا

بساکن نیاید محض حرف آخر اجزم

کنند - و احتیاج به زمره نیست چون

تَعْلَمُ عِلْمٌ

حرف علت از آخر امر حاضر نیز حذف شود

۱۴۵

چون از دل عوا - ادع و از قومی از
و از بخشی اخش -

نهی معلوم

امر معلوم

لَا تَفْعَلْ

افْعَلْ

لَا تَفْعَلْ

افْعَلْ

لَا تَفْعَلُوا

افْعَلُوا

لَا تَفْعَلِي

افْعَلِي

لَا تَفْعَلَا

افْعَلَا

لَا تَفْعَعْنِ

افْعَعْنِ

اسوئی مجهول یا بر معلوم قیاس نماید چون
لَنْفَعَلَ لَنْفَعَلَا لَنْفَعَلُوا الخ
لَاَنْفَعَلَ لَاَنْفَعَلَا لَاَنْفَعَلُوا الخ
در آخر امر و نهی نون تاکید ثقیله و خفیفه
(که نون شده و ساکن است) داخل گشته معنی
آنها را تاکید نموده نونهای امرایی را ساقط می کند
نون ثقیله در تمامی صیغهای نون خفیفه
و بعضی (یعنی سوائی تثنیه و جمع و
نوخالی که در آخر صیغهای تثنیه و جمع
نمذگردد) حذف می شود مخاطب مضارع می آید
انون امرایی گویند

واخل مشور	
گردان امر	
بانون ثقیله	بانون خفیه
افعلن	افعلن
افعلان	
افعلن	افعلن
افعلن	افعلن
افعلن	
افعلن	

انول

۳۹

مجهول را بر معلوم قیاس کشید چون

بانون قیل لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ

لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ

بانون خفیف لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ لَفْعَلَنْ

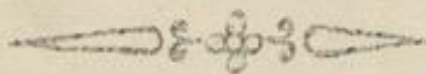
نهی بانون یکسید

لَا لَفْعَلَنْ

لَا لَفْعَلَنْ

لَا لَفْعَلَنْ

مکر



٢٠

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ، لَمْ تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ، لَمْ تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ، لَمْ تَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلْنَ

۲۱

لَا تَفْعَلْنَ

لَا أَفْعَلَنَّ

لَا أَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَنَّ

بحث اسم

اسم بر سه قسم است (۱) مصدر (۲) مشتق

(۳) جامد - مصدر اسمی است که از

دی افعال و اسمای مشتق نباشد

و هـ

۴۲

مانند زر که از ان زیور سازند و در آخر معنی قرار
آن دال و نون یا تاء و نون آید چون الحفظ
یا و گرون اَلْعِلْمُ (دانستن)

مشتق اسمی است که از مصدر ساخته شده
باشد چون ضارب (زنده) مَضْرُوب
(زده شده) که از مصدر ضَرَبَ (زدن) مشتق
شده است

جامد اسمی است که نه او از کلمه ساخته شده
باشد و نه کلمه دیگر از او مانند جُلَّ قَسْرٌ

۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم

مصدر فعل ثلاثی مجرد (سه حرفی)

بریک وزن نمی آید - اگر چه باضی و مضارع

یکتة زن باشد - چنانکه مصدر ضربت

یضرب ضرباً و مصدر جلس جلس

یجلس جلوساً آید - و تاسی در شر

وزن برایش شبیه ده اند

مگر مصدر غیر ثلاثی بیکت وزن میباشد

و مذکور خواهد شد

۴۴

اسم مشتق

- اسم مشتق به هفت قسم است (۱) اسم علم
(۲) اسم مفعول (۳) صفت
(۴) اسم مبالغه (۵) اسم تفضیل
(۶) اسم ظرف (۷) اسم آل

اسم فاعل

اسم فاعل نام کننده کار است -
و از فعل ثلاثی بر وزن فاعل می آید - و از
مضارع معلوم می سازند - یعنی علامت

مضارع

۴۵

مضارع را حذف کرده الف بعد از فاء
کلمه زیاده کرده عین کلمه را کسره و آخر را
تثوین میدهند و شش صیغه دارد
(سه) از برای مذکر و (سه) از برای مؤنث

گردان اسم فاعل

(مذکر) فاعِلٌ فاعِلانِ فاعِلونَ

(مؤنث) فاعِلَةٌ فاعِلتانِ فاعِلاتُ

از یغلب یغلب یغلب یغلب یغلب یغلب

فاعل ساخته گردان مناسب

۴۶

اسم مفعول

اسم مفعول نام آنکه فعل بر وی واقع
شود و از طائی بروزن مفعول می آید
و از مضارع مجهول می سازند یعنی طائی
مضارع را حذف کرده میم مفتوح بجایش
آورده تا در کلمه را ساکن و همین کلمه را مضارع
ساخته یعنی از آن و او ساکن زیاده
آورده و خسر را تنوین میدهند.

و از مضارع مجهول می سازند

۶ عل

از اشش صیغه است

اگر دان اسم مفعول

مفعول مفعولان مفعولان

مفعول مفعولان مفعولان

تنبیه - از فعل لازم اسم مفعول نمی آید

صفت مشبهه و اسم مبالغه

صفت مشبهه و اسم مبالغه هر دو از قبیل اسم

فاعله و وزنه ای مختلف دارند

از لفظ اسم فاعل ساخته گردان نماید

۴۸

یعنی بنای ایشان قاعده کُتِبَ نذارو
چنانکه حَسَن (نیکو) کَرِیم (بزرگ) اَحْمَدُ
(سرخ)، صفتُ شَبَّه (وَحْشَاتُ) (بسیار
نرفته) و مِقْدَامُ (بسیار پیشوا)
صِدِّیقُ (بسیار راست) اسم مبالغه
تثنیه - صفت شَبَّه از فعل لازم بنامیشود

اسم تفضیل

اسم تفضیل نیز از قبیل اسم فاعل است
و از ثلاثی بنامیشود چون اَصْدَقُ (دست)

ازان

۴۹

گردان تفصیل

نَزَرَ أَفْعَلَ أَفْعَلَانِ أَفْعَلُونَ
مُوتَ فُعِلَ فُعِلَانِ فُعِلُوا

این اسماء سه گانه اگرچه از قبیل انما علند

مگر هر کدام فرقی دارد و از امثله فوق

معلوم شد

در میان این اسماء فرق صفت مشبه و اسم تعبیر

و اسم تفصیل را بنمایند کثیر - قَرِيبٌ کثیر

اَسْوَدٌ کَثَارٌ - مِنْطِيقٌ - اَصْرَبٌ - اَعْلَمٌ

۵۰

اسم ظرف

اسم ظرف نام جای وقوع فعل
(اسم مکان) یا وقت وقوع آنست
(اسم زمان) و از فعل ثلاثی بر وزن مَفْعَلٌ
و مَفْعِلٌ می آید - یعنی از مضارع مضموم
العين و مفتوح العين به فتح عين آمد و چون
از يَدْخُلُ مَدْخُلٌ و از يَفْتَحُ مَفْتَحٌ
و از مضارع مكسور العين بكسر عين
چون از يَضْرِبُ مَضْرِبٌ

۵۱

۵۱

اسم ظرف سه صیغه دارد - و گردش
چنین است -

واحد	ثنیه	جمع
مَفْعَلٌ	مَفْعَلَانِ	مَفَاعِلُ

اسم آلہ

اسم آلہ نام چیز است که واسطه اثر فعل
بمفعول باشد و از فعل ثلاثی متعد
ساخته میشود و سه وزن دارد

(۱) مَفْعَلٌ مَبْرَدٌ

(7) مفعلة مكنة

(-) مَفْعَالٌ مَقْرَأٌ

بحر الشفاء

اسم جاہد باعتبار عدد حروف

قسم است (۱) ثلاثی (سه حرفی) (۲) رباعی

(چابوتنی) (۳) خامسی (پنج صرتی)

و فعل و اسم مشق بر دو قسم است اول

در باغی - و هر کدام بر دو قسمت

(۱) تجزو که همه حرفش اصلی باشد

25

۵۳

(۲) مزید فیه - که علاوه بر حرف اصلی

حرف زاید نیز داشته باشد

ثلاثی مجزئ - فَلَاس (پسیده) هم ترش اصلی است

ثلاثی مزید - غلام (م) الف زاید

رباعی مجزئ - قِرْطَم هم هروقت اصلی

رباعی مزید - قَنَدِيل یازاید

خامسی مجزئ - سَفَرَجَل هم هروقت اصلی

خامسی مزید - عَضْرَقُوْط واوزاید

له اسم ثلاثی مجزئ دارو تند قلنس - قَرْن -
کَف - عَصَد - جَبَر - اَبَل - عِذَمَت - قَطَل -
مَخْلَق - صَارَد

۵۴

همه حروف اصلی	خَرَجَ	ثلاثی مجزئ
الف ناند	اَخْرَجَ	ثلاثی مزید
همه حروف اصلی	دَحْرَجَ	رباعی مجزئ
تاو زائد	تَدَحْرَجَ	رباعی مزید

بسیار متسیا از حرف اصلی و زاید برای آن

و فعل وزن مقرر کرده اند و حرف اصلی را دور

ثلاثی به فا و عین و (ا) لام فعل

و در رباعی به فا و عین و (ا) لام فعل

بقصد ۵ - اسم رباعی مجزئ پنج وزن (۱) جَعَفَ (۲) جَعَفَ (۳) جَعَفَ (۴) جَعَفَ (۵) جَعَفَ - اوزان ثلاثی و رباعی مزید بسیار است - خماسی مجزئ چهار وزن و خماسی مزید پنج وزن دارد (۱) سَفَرَجَلَ (۲) سَفَرَجَلَ (۳) سَفَرَجَلَ (۴) سَفَرَجَلَ

۵۵

و در خماسی به فا و عین و (۳) لام فعلل
تعبیری نمایند - اگر حرف زائد در کلمه
باشد همان حرف را در وزن نیز می آرند
حرکات و سکناات وزن تابع حرکات و
سکناات موزون میباشد

پس	فلس	بر وزن	فعل
و	غلام	"	فعل
"	خعفر	"	فعل

تعبیر ۵۳ :- (۱) غفر (۲) غفر (۳) غفر (۴) غفر (۵) غفر
(۳) و طیبوس (۴) قبحری (۵) خندری

٥٦

قَتَلِيلٌ ۖ فَعَلِيلٌ ۖ

سَفَحَلٌ ۖ فَعَلَلٌ ۖ

خَذَرِيٌّ ۖ فَعَلِيلٌ ۖ

كُرْمٌ ۖ فَعُلٌ ۖ

أَكْرَمٌ ۖ أَفْعَلٌ ۖ

وَحَرَجٌ ۖ فَعَلَلٌ ۖ

تَدَحْرَجٌ ۖ تَفَعَّلَ شَيْءٌ ۖ

فَعْلٌ ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ ۖ

فَعْلٌ ثَلَاثِيٌّ مُجَرَّدٌ شِسْ بَابُ وَارُو

٥٤

أَوَّلُ فَعَلَ يَفْعُلُ ماضٍ مَفْتُوحُ الْعَيْنِ
وَمَضَارِعُ مَكْسُورِ الْعَيْنِ

چُونِ ضَرَبَ يَضْرِبُ وَجَلَسَ
يَجْلِسُ-

وَقَوْمٌ فَعَلَ يَفْعُلُ ماضٍ مَفْتُوحُ الْعَيْنِ
وَمَضَارِعُ مَقْصُومِ الْعَيْنِ

چُونِ نَصَرَ- يَنْصُرُ وَدَخَلَ- يَدْخُلُ

سَوْمٌ فَعَلَ يَفْعُلُ ماضٍ مَكْسُورِ الْعَيْنِ
وَمَضَارِعُ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ

۵۸

چون عَلِمَ يَعْلَمُ و فَرِحَ يَفْرَحُ
چهارم - فَعَلَ يَقَعْلُ هر دو مفتوح العين
چون فَتَحَ يَفْتَحُ وَ ذَهَبَ يَذْهَبُ
پنجم - فَعَلَ يَقَعْلُ هر دو مضمر العين
چون كَرَّمَ يَكْرُمُ
ششم - فَعَلَ يَقَعْلُ هر دو مكسور العين
چون حَسِبَ يَحْسِبُ وَ وَرِمَ
يَرِمُ -

صرف صغير باب اول

ضَرَبَ. يَضْرِبُ. ضَرْبًا. فَهُوَ ضَارِبٌ.
وَضُرِبَ. يُضْرَبُ. ضَرْبًا. فَذَاكَ مَضْرُوبٌ.
لَمْ يَضْرِبْ. لَمْ يَضْرَبْ. لَا يَضْرِبُ. لَا يُضْرَبُ.
لَنْ يَضْرِبَ. لَنْ يَضْرَبَ. أَلَا مَعْنَاهُ. أَضْرِبْ.
لِيَضْرِبْ. لِيَضْرَبْ. لِيُضْرَبْ. وَاللَّهُ
لَا تَضْرِبْ. لَا تَضْرَبْ. لَا يَضْرِبْ. لَا يُضْرَبْ.
الطَّرْفُ مِنْهُ مَضْرِبٌ. وَالْأَلْقَيْنِ مِنْهُ مَضْرِبٌ.
وَأَفْعَلُ الْفَضِيلِ مِنْهُ أَضْرَبُ.

له لازم و متعدی این افعال الحاظ نموده صرف صغیر
بر کلام را اینهاست
وَأَفْلَحَ قَعْلٌ وَهَاسِمٌ قَرَعَ رَمٌ قَرِبَ إِحْ

۶.

باقی ابواب مجرور اقیاس کنسید

ابواب مشهور ثلاثی مزیدده است

ابواب ثلاثی مزید

ثلاثی مزید بر سه قسم است

(۱) چهار حرفی که یک حرف را به آنها زاید آمده و آن

اِفعال تَفْعِیل مفاعله است

(۲) پنج حرفی که دو حرف زاید دارد و آن

تَفَعَّل - تَفَاعَلَ - اِفْعَالَ - اِتْفَعَلَ - اِتْفَعَلًا

سه شش حرفی که سه حرف زاید دارد و آن

استفعل

۶۱

اِسْتَفْعَال - اِفْعِلَال است

رباعی

فعل رباعی مجر و یک باب و رباعی مزید سیاب دارد
که فَعْلَلَهُ - وَتَفَعَّلَ - وَافْعِلَال - وَافْعِلَالِ

حرکات ماضی معلوم در جمیع ابواب
مفتوح و همزه باب افعال نیز مفتوح
و همزه قطع است

نگاه همزه ابواب دیگر همه مکسور و همزه

وصل است مگر در میان کلام از نقطه ساقط

میشود نه از خط)

چون فَعَّلَ وَاَفْعَلَ وَاِفْعَلَ -

در ماضی مجهول هـ سـ و باقی حروف

متحرک همه مضموم - و ما قبل آخر آن کسور گشته

الف باب مفاعله و تفاعل به و او بدل شود

چون قُوِّلَ تَقُوِّلَ -

علامت مضارع معلوم در باب افعال

و تفعیل و مفاعله و فعله مضموم

و در باقی مفتوح میباشد -

۳۶

ما قبل آخر مضارع و در باب تَفَعَّل و تَقَالَّ
و تَفَعَّلْ مفتوح و در باقی مکسور میباشد چون
يَكْرُمُ وَيَحْتَنِبُ وَيَتَصَوَّفُ

علامت مضارع مجهول در تمامی ابواب
مضموم - و ما قبل آخر مفتوح گشته حرکات
باقی حروف بر حال خود می ماند چون يَكْرُمُ
وَيَحْتَنِبُ -

در اسم فاعل و اسم مفعول بجای علامت
مضارع میم مضموم و در آخر تنوین می آید

۶۴

ما قبل آخر اسم فاعل مَكسور - وما قبل
آخر اسم مفعول مفتوح میگرد و چون
مَكْرَمٌ و مَكْرَمٌ -

اسم ظرف این ابواب بروزن اسم مفعول
آمد و چون مُنْقَلَبٌ - مُنْقَلَبَانِ - مُنْقَلَبَاتٌ
اسم آه و اسم تفضیل ازین ابواب
و نیز از ثلاثی محبَر که به معنی عیب و زنگ
باشد اسم تفضیل نمی آید

٤٥

صُفْرٌ صَغِيرٌ أَوَابٌ ثَلَاثِي مُزِيدٌ

(١) أفعال - أَكْرَمَ - يَكْرِمُ - أَكْرَمًا - مَكْرَمٌ

أَكْرَمَ - يَكْرِمُ - أَكْرَمًا - مَكْرَمٌ

أَكْرَمَ - لَا تُكْرِمُ

(٢) تفعيل - صَفَّرَ - يَصْفِرُ - تَصْفِيرًا

مُصَفِّرٌ - صَفَّرَ - أَصْفَرُ

تَصْفِيرًا - مُصَفِّرٌ - صَفَّرَ

لَا تُصَفِّرُ

(٣) مفاعله - قَاتَلَ - يُقَاتِلُ - مُقَاتِلَةٌ مُقَاتِلَةٌ

ع

قَوِّلَ - يُقَاتَلُ - مُقَاتَلَةٌ - مُقَاتِلٌ
قَاتِلٌ لِلقَاتِلِ

(م) تَقَبَّلَ - يَقْبَلُ - يَتَقَبَّلُ - تَقَبُّلاً - مُتَقَبِّلٌ
تَقَبَّلَ - يَقْبَلُ - يَتَقَبَّلُ - تَقَبُّلاً - مُتَقَبِّلٌ
تَقَبَّلَ - لا تَقْبَلُ

(ه) تَقَابَلَ - يَقَابِلُ - يَتَقَابَلُ - تَقَابُلًا - مُتَقَابِلٌ
تَقَابَلَ - يَقَابِلُ - يَتَقَابَلُ - تَقَابُلًا - مُتَقَابِلٌ
تَقَابَلَ - لا تَقَابِلُ

(و) اِكْتَسَبَ - يَكْتَسِبُ - اِكْتِسَابًا

مُكْتَسِبٌ - اِكْتَسَبَ - يَكْتَسِبُ
اِكْتِسَابًا - مَكْتَسَبٌ - اِكْتَسَبَ
لَا تَكْتَسِبُ

(٤) افعال = اُنْكَشَفَ - يَنْكَشِفُ - اِنْكَشَافًا

مُنْكَشِفٌ - اُنْكَشَفَ - لَا تَنْكَشِفُ

(٥) افعلال = اِخْضَرَّ - يَخْضَرُّ - اِخْضَارًا

مُخْضِرٌ - اِخْضَرَّ - اِخْضَرِ

لَا تَخْضَرُ - لَا تَخْضَرِ

(٩) استفعال = اِسْتَخْرَجَ - يَسْتَخْرِجُ - اِسْتِخْرَاجًا

٤٨

سَخَرَجَ سَخَرَجَ سَخَرَجَ

أَسْخَرَجًا مَسْخَرَجًا

أَسْخَرَجَ لَا تَسْخَرَجَ

(١٠) أَفْعِلَالٌ - إِذْهَامٌ - يَذْهَامُ - إِذْهَمَ

مُذْهَمٌ - إِذْهَامٌ - إِذْهَمَ

لَا تَذْهَمُ - لَا تَذْهَمُ

(١١) فَعْلَلَةٌ - دَخَرَ - يَدْخِرُ - دَخَرَجَ

مُدْخِرٌ - دَخَرَ - يَدْخِرُ

دَخَرَجَةٌ - مُدْخِرٌ - دَخَرَ

لَا تَدْخِرُ

(٢) تَفْعَلُ - تَدْحَرُجُ - يَتَدَحْرَجُ - تَدْحَرُجَا
مَتَدَحْرَجُ - تَدْحَرُجُ - لَا تَدْحَرُجُ

(٣) اِفْعَلِلَالُ - اُحْرِجْ - يَحْرِجُ - اُحْرِجَامَا
مُحْرِجُ - اُحْرِجْ - لَا تُحْرِجُ

(٤) اِفْعَلِلَالُ - اِقْشَعِرْ - يَقْشَعِرُ - اِقْشَعِرَا
مُقْشَعِرُ - اِقْشَعِرْ - لَا تَقْشَعِرُ - لَا تَقْشَعِرُ

١٥ اقبال - ادبار - اقار - انكار - تغيير - تبديل - تضيف
تفريق - تنصيف - تنبيه - معاملة - مكالمه - محاوره -
تغير - تبدل - تصرف - تقاطع - تجايل - تفاؤل - اتفاؤل
انتظار - افتتاح - انبساط - انقباض - اتجايل -
احمرار - اضطراب - استقبال - استقلال - استيفاء -
اجميرار - زلزله - قلقله - بسطه - تزلزل - تذبذب -
اطمئنان - از کدام ابوابند گردان بعضی از آنها را بنمایید -

۷۰

تقسیم اسم فعل صحیح و غیر صحیح

باز اسم و فعل بر چهار قسم است.

(۱) صحیح که بمقابلۀ حرف اصلی آن حرف

علت و همزه و دو حرف از یک جنس نبود

چون ضَرَبَ و ضَرَبَ

(۲) معقل که بمقابلۀ حرف اصلی آن حرف

علت باشد چون وَعَدَ و وَعَدَ

(۳) محموز که بمقابلۀ حرف اصلی آن همزه نباشد

بو و چون أَمَرَ و أَمَرَ

(۴) مضاعف که بمقابلۀ حروف اصلی آن

دو حرف از یک جنس آید چون مَلَّ و مَلَّ

مقتل دو قسم است - یک حرفی - و دو حرفی

مقتل یک حرفی سه قسم است

(۱) مثال که فاکله اش حرف عِلَّت باشد

چون وَعَدَ و يَقْظَ

(۲) اجوف که بمقابلۀ هین کلمه اش حرف عِلَّت

باشد چون قَالَ و بَاعَ

(۳) ناقص که بمقابلۀ لام کلمه اش حرف عِلَّت باشد

۷۲

چون دعا و رمی

مقتل در حشر فی دو قسم است

(۱) لفیف مفروق که فار و لام آن -

علت باشد چون وقایه - و فی

(۲) لفیف متسرون که هین و لامش

حرف علت باشد چون طحی و طوی

بحث مثال

گردان ماضی ثلاثی مجر و مثال مانند

اگردان صحیح می آید چون وَعَدَ - وَعَدَّ - وَعَدَّ

وَعَدَّ

در مضارع محبسه دو فرید خیری اعلال

می شود

(۱) از مضارع کسور العین (داو) از سبب

وقوع آن میان یا و کسر حذف می گردد

چون یَعِدُ - یَعِدَانِ - یَعِدُونَ که در

اصل یَوْعِدُ - یَوْعِدَانِ - یَوْعِدُونَ

بود

(۲) از مصدر شَرَد (داو) نیز حذف گشته (تا)

و شَرَمی آید چون (عِدَّه) که در اصل

۴۲

وَعَلَّ بُود

(۳) فاء کلمه مضارع و اسم فاعل و

اسم مفعول

باب افعال اگر یا باشد بسبب وقوع

آن بعد از ضمه به و او بدل میشود چون

يُوقِنُ و مُوقِنٌ که در اصل یُوقِنُ و مُوقِنٌ

بود

(۴) در مصدر باب افعال و استفعال (واو)

بسبب وقوع آن بعد کسر به یا بدل میشود

۷۵

چون ایتقاد - اِسْتِيقَادُ که در اصل اَوْقَاتُ
استوقاد بود

۵۵ هر دو و و یا که در فاء کلمه باب افعال باشد
به تاء بدل گشته ادغام میگردد و چون اِصْلُ
و اِشْرَکُ در اصل اَوْتَصَلَ و اِنْشَرَى

بود

بحث اَجَوَف

در تمامی صیغهای اَجَوَف از ماضی و

مضارع و غیره اعلال میشود - اَجَوَف

٤٦

واوی ویالی از باب نصر - یَنْصُرُ - و
ضَرَبَ - یَضْرِبُ و سَمِعَ - یَسْمَعُ -
الْقَوْلُ (لَقَدْ) الْبَيْعُ (فَسِرْ وَخُتَن)
الْخَوْفُ (تَسِيدَن)

واوی	یالی	واوی	اعلال
قال	باع	خاف	در اصل قول بیع
منکر قال	باعا	خافا	خوف بود و رَوَک
نما قالوا	باعوا	خافوا	و خوف و او و و ریع
قالت	باعت	خافت	یا، متحرک با قبل منفق

قَالَتَا بَاعَتَا خَافَتَا	بالف بدل گردید
قُلْنَ بَعْنَ خَفْنَ	واو بن اعلا تا
قُلْتُ بَعْتُ خَفْتُ	قَالَتَا - بَاعَتَا
قُلْمَا بَعْمَا خَفْمَا	خافا جا راست
قُلْتُم بَعْتُم خَفْتُم	قُلْنَ - بَعْنَ خَفْنَ
قُلْتُ بَعْتُ خَفْتُ	در اصل قُلْنَ
قُلْمَا بَعْمَا خَفْمَا	بَعْنَ - خَفْنَ بود
قُلْتُم بَعْتُم خَفْتُم	واو و یا متحرک
قُلْتُ بَعْتُ خَفْتُ	ما قبل مفتوح
قُلْمَا بَعْمَا خَفْمَا	الف بدل
قُلْتُم بَعْتُم خَفْتُم	گردید از اجتماع
قُلْتُ بَعْتُ خَفْتُ	ساکت بن حرف
قُلْمَا بَعْمَا خَفْمَا	شد و در قُلْنَ
قُلْتُم بَعْتُم خَفْتُم	فا و کلمه راضیه
قُلْتُ بَعْتُ خَفْتُ	و در بعْنَ و
قُلْمَا بَعْمَا خَفْمَا	خَفْنَ کسر
قُلْتُم بَعْتُم خَفْتُم	واوند
قُلْتُ بَعْتُ خَفْتُ	— ۳۰۸ —

اَمْر

اعمال

واوی یائی واوی

قُلْ بَعْ خَفْ

قُلْ بَعْ وَخَفْ راز

قُولَا بَعَا خَافَا

تَقُولُ بَعْ تَخَافُ بنا

قُولُوا بَعُّوا خَافُوا

گروند- یعنی (تا) علامت

قُولِي بَعِي خَافِي

مضارع را حذف کرده

قُولَا بَعَا خَافَا

را برهم نهاده و عین کلمه را وا

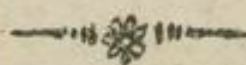
قُلْنَ بَعْنَ خَفْنَ

و یا از سبب اعراس کنه

بجای کین

شد و دریا صیغه خون ع

نمی آید و او و یا عود نمی کند



اسم فاعل

قَاتِلٌ بِأَيْدٍ خَائِفٍ وَرَاصِلٌ قَاتِلٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَانِ بِأَيْدٍ خَائِفًا خَائِفًا خَائِفٌ يُوَدُّ (وَأَوِيًّا)

قَاتِلُونَ بِأَيْدٍ خَائِفُونَ بِأَيْدٍ خَائِفٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَةٌ بِأَيْدٍ خَائِفَةٌ فَاعِلٌ وَاقِعٌ شَرٌّ

قَاتِلَتَا بِأَيْدٍ خَائِفَتَا بِأَيْدٍ خَائِفَتَا بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

قَاتِلَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ خَائِفَاتٌ بِأَيْدٍ

اسم مفعول

مَقُولٌ مَبْعُ خَوْفٌ

مَقُولَانِ مَبْعَانِ خَوْفَانِ

مَقُولُونَ مَبْعُونَ خَوْفُونَ

مَقُولَةٌ مَبْعَةٌ خَوْفَةٌ

مَقُولَتَانِ مَبْعَتَانِ خَوْفَتَانِ

مَقُولَاتٌ مَبْعَاتٌ خَوْفَاتٌ

مَقُولٌ مَبْعٌ خَوْفٌ در اصل مَقُولٌ مَبْعٌ

مَخَوْفٌ بود حرکت (واو و یا) نقل بمقابل

شده حذف گردیدند و در مَبْعٌ خَوْفٌ

بکسر (واو و یا) بدل کردند

۸۴

ابواب ثلاثی مزید

در باب افعال و استفعال و انفعال و
انفعال اعلان میشود - و باقی ابواب مانند صحیح است

افعال	استفعال	انفعال
أَقَامَ	اسْتَقَامَ	اِنْقَادَ
يُقِمُّ	يُسْتَقِمُّ	يَنْقَادُ
أَقَامَةً	اسْتِقَامَةً	اِنْقَادًا
مُقِمٌّ	مُسْتَقِمٌّ	مُنْقَادٌ
أَقِيمَ	اُسْتُقِمَ	اُخْتِيرَ
يُقَامُ	يُسْتَقَامُ	يُخْتَارُ
أَقَامَةً	اُسْتِقَامَةً	اُخْتِيَارًا
مُقَامٌ	مُسْتَقَامٌ	مُخْتَارٌ
أَقِمِ	اُسْتَقِمِ	اِخْتَرْ
لَا تُقِمِ	لَا تُسْتَقِمِ	لَا تُخْتَرْ

اغلال ماضی معلوم و مضارع مجهول
واسم مفعول باب افعال و استفعال
مانند یقال می باشد

در ماضی مجهول و مضارع معلوم و اسم
فاعل کسره حرف علت با قبل نقل گشته
اگر واو باشد به یابدل میشود - مانند ماضی
مجهول مجزوء -

در مصدر حرکت عین واو یا با قبل
نقل و بالف بدل گشته از اجتماع ساکنین

۶۸

می افتد و عوض آن در آخر کتاب می شود
ماضی معلوم و مضارع و اسم فاعل
و اسم مفعول باب افعال و انفعال
بر یقال قیاس می شود
و نیز افعال ماضی مجهول مانند ماضی مجهول
مجرد است

(واو) در مصدر و افعالی این دو باب
از سبب کسر ما قبل بیایدل میگردد

— ۱۱۵ —

دَعَوْتُمْ	رَمَيْتُمْ
مَمْنُوتْ	رَمَيْتْ
دَعَوْتُمْ	رَمَيْتُمْ
دَعَوْتُمْ	رَمَيْتُمْ
دَعَوْتُمْ	رَمَيْتُمْ
دَعَوْتُمْ	رَمَيْتُمْ
اعلال	
دَعَا وَرَمَى در اصل دَعَا وَرَمَى بود (واو ویا) متحرک ماقبل مفتوح بالف بدل گردید	
در دَعَا و رَمَى صیغه ثنیة اعلال نشود در صیغه جمع مذکر و واحد ثنیة مونث فاعل مانند دَعَا و رَمَى واو ویا بالف بدل و از سبب اجتماع ساکنین حذف میشود	

از جمیع نوشت تا آخر همه صیغها بر

حال خود است

ماضی معلوم از باب علم لغام

رَضِیَ رَضِیَا رَضُوا

رَضِیتَ رَضِیتَا رَضِینَ

رَضِیتُ رَضِیتُمَا رَضِیتُمْ

رَضِیتُ رَضِیتُمَا

رَضِینَ رَضِیتَ رَضِینَا

رَضِیَ در اصل رَضُو بود او در طرف بعد از

کسر و واقع گشته به یابدل شد. و این اعلال

۹۰

تا آخر جاریست مگر در جمع نذر غائب بعد
از تبدیل بیاخته با قبل نقل و یا اجتماع
ساکنین حذف میشود

ماضی مجهول

واوی	یای	واوی
دَعَوِی	رَمِی	دَعَوِی
دُعَا	رُمَا	دُعَا
دَعَوُوا	رُمُوا	دَعَوُوا
دُعِیْتَ	رُمِیْتَ	دُعِیْتَ
دُعِیْنَا	رُمِیْنَا	دُعِیْنَا
دُعِیْتُمْ	رُمِیْتُمْ	دُعِیْتُمْ
دُعِیْتُمْ	رُمِیْتُمْ	دُعِیْتُمْ

وَعَلَّمْنَا	وَمَلَّمْنَا	رَضَيْنَا
وَعَلَّمْنَا	وَمَلَّمْنَا	رَضَيْنَا
وَعَلَّمْنَا	وَمَلَّمْنَا	رَضَيْنَا
وَعَلَّمْنَا	وَمَلَّمْنَا	رَضَيْنَا
وَعَلَّمْنَا	وَمَلَّمْنَا	رَضَيْنَا
وَعَلَّمْنَا	وَمَلَّمْنَا	رَضَيْنَا

در دینی و سقایی و او در طرف بعد کمره

واقع شده به پاه بدل گردید و این اعلال

تا آخر جاریست و در صیفهای نمی یابا

خود است - مگر از جمع مذکر با از سبب اجتماع

ساکنین حذف میشود -



يَدْعُو يَوْمِي در اصل يَدْعُو يَوْمِي

بود (واو و یا) بخذف ضمه ساکن گردید و همچنین

است باقی صیغهای واحد

يَدْعُونَ يَوْمُونَ در اصل يَدْعُونَ

يَوْمُونَ بود بخذف و نقل ضمه (واو و یا)

ساکن و از اجتماع ساکنین حذف گردید

و همچنین است صیغه جمع مذکر مخاطب

صیغهای جمع مؤنث بر حال خود است -

پس جمع مذکر بر وزن يَفْعُونَ و جمع مؤنث

۹۴

بر وزن ^{۱۰}يُضَعِّلُ است

يُضَعِّلُ در اصل يَضَوُّ بود (واو)

بسیب وقوع آن چارم جا و مخالفت

حرکت ما قبل به (یا و یا) بالف بدل گردید

و همچنین است سایر ضعیفهای واحد -

يُضَيِّقُ در اصل يَضَوُّ است

واو بسیب وقوع آن چارم جا و مخالفت

حرکت ما قبل به یا بدل گردید - و این اعلال

در سایر ضعیفها جاریست - مگر در جمع مذکر

و واحد مؤنث مخاطب یا به الف بدل گشته
از اجتماع ساکتین حذف میشود۔

مضامین

يُرضى	تُرعى	يُدعى
يُرضيان	تُرعيان	يُدعيان
يُرضون	تُرعون	يُدعون
يُرضى	تُرعى	يُدعى
يُرضيان	تُرعيان	يُدعيان
يُرضين	تُرعين	يُدعين
يُرضى	تُرعى	يُدعى
يُرضيان	تُرعيان	يُدعيان
يُرضون	تُرعون	يُدعون
يُرضان	تُرعان	يُدعان
يُرضيان	تُرعيان	يُدعيان
يُرضين	تُرعين	يُدعين
يُرضى	تُرعى	يُدعى
يُرضى	تُرعى	يُدعى

یُدْعٰی یُرْمٰی یُرْضٰی در اصل
یُدْعُو یُرْمٰی یُرْضُو بود و او در یُدْعُو و
یُرْضُو به یا و یا در همه بالف بدل شد و همچنین
باقی صیغهای واحد و در جمع مذکر الف
از اجتماع ساکنین حذف میگردد
در صیغهای دیگر او بیابدل گشته بر
حال می ماند -



مضارع بالمجازمه

لَمْ يَدْعُ	لَمْ يَدْعُوا	لَمْ يَدْعُوا
لَمْ يَرْمِ	لَمْ يَرْمِا	لَمْ يَرْمُوا
لَمْ يَرْضَ	لَمْ يَرْضِا	لَمْ يَرْضُوا

مضارع بالنائبه

لَنْ يَدْعُوَ	لَنْ يَدْعُوا	لَنْ يَدْعُوا
لَنْ يَرْمِيَ	لَنْ يَرْمِا	لَنْ يَرْمُوا
لَنْ يَرْضَى	لَنْ يَرْضِا	لَنْ يَرْضُوا

در مجهول همه مانند لم يرض و لَنْ يَرْضِا می

۹۸

اَمْر حَاضِر		
اَدْعُ	اَدْعُوا	اَدْعُوا
اُدْعِ	"	اُدْعُوْنَ
اِزِم	اِزِمَا	اِزِمُوا
اِزِمِ	"	اِزِمُوْنَ
اِرْضَ	اِرْضَا	اِرْضُوا
اِرْضِ	"	اِرْضِيْنَ
صیغهای امر معلوم و مجهول را		
بر تثنی مجید بکلمه قیاس باید کرد-		

۹۹

اسم فاعل

دَاعٍ	دَاعِيَانِ	دَاعُوْنَ
دَاعِيَةٌ	دَاعِيَتَانِ	دَاعِيَاتٌ
رَامٍ	رَامِيَانِ	رَامُوْنَ
رَامِيَةٌ	رَامِيَتَانِ	رَامِيَاتٌ
رَاضٍ	رَاضِيَانِ	رَاضُوْنَ
رَاضِيَةٌ	رَاضِيَتَانِ	رَاضِيَاتٌ

دَاعٍ رَاضٍ رَاضٍ دَاعُوْ رَاضُوْ

بود و او به يابدل گشته ضمّه بروى دشوار آمد

۱۰۰

اتقاد. ویا از اجتماع ساکنین در همه حذف شد
در باقی صیغها و او به یا بدل گشته قایم می
نند

اسم مفعول

مَدْعُو	مَرْمِي	مَرْضِي
مَدْعُوَان	مَرْمِيَان	مَرْضِيَان
مَدْعُوُونَ	مَرْمِيُونَ	مَرْضِيُونَ
مَدْعُوَةٌ	مَرْمِيَّةٌ	مَرْضِيَّةٌ
مَدْعُوَات	مَرْمِيَات	مَرْضِيَات
مَدْعُوَاتُ	مَرْمِيَاتُ	مَرْضِيَاتُ

مَدْعُوٌّ مَرِيٌّ دَر اصل مَدْعُوٌّ مَرِيٌّ

بود. در مَدْعُوٌّ و او در و او افعال گردید. و در

مَرِيٌّ و او در و او افعال فعل به یا بدل گردید

و او یا هبسم آمده و او را یا و یا را و او را

ساخته ضمته تا قبل را به کسر بدل نمودند

و همچنین است مَرِيٌّ

— ۱۱۱ —

١٠٢

ابواب مزید

تَلَقَّى	لَاقَى	سَمِيَ	اَلْقَى
يَتَلَقَّى	يُلَاقِي	يُسَمَّى	يَلْقَى
تَلَقَّاتَا	مُلَاقَاةً	تَسْمِيَةً	لِلْقَاءِ
مُتَلَقٍّ	مُلَاقٍ	مُسَمًّى	مُتَلَقٍّ
تُلَقَّى	لُوفٍ	سُئِلَ	اَلْقَى
يُتَلَقَّى	يُلَاقِي	يُسَمَّى	يَلْقَى
تَلَقَّاتَا	مُلَاقَاةً	تَسْمِيَةً	لِلْقَاءِ
مُتَلَقٍّ	مُلَاقٍ	مُسَمًّى	مُتَلَقٍّ
تَلَقَّ	لَاقَ	سَمِيَ	اَلْقَى
لَا تُتَلَقَّى	لَا تُلَاقِي	لَا تُسَمَّى	لَا يُلْقَى

١٠٣

تَلَاقُ	التَّقَى	الْجَلَى	اسْتَلَقَ
يَتَلَاقَى	يُلْتَقَى	يَجْلَى	يَسْتَلَقِ
تَلَاقِيًا	الِيقَاءَ	الْخِلَاءَ	اسْتِغَاءَ
مُتَلَاقٍ	مُلْتَقٍ	مُنْجَلٍ	مُسْتَلَقٍ
تُلُوقٍ	الْتِقَى	.	.
يُتَلَاقَى	يُلْتَقَى	.	.
تَلَاقِيًا	الِيقَاءَ	.	.
مُتَلَاقٍ	مُلْتَقٍ	.	.
تَلَاقَ	الْتَقَى	الْجَلَى	اسْتَلَقَ
لَا تَلَاقَ	لَا تَلْتَقَ	لَا تَجْلَى	لَا تَسْتَلَقِ

۱۰۴

الِقَاءُ الْبَقَاءُ اسْتِقَاءُ الْخِلَاءُ در
اصل الْقَائِ الْبَقَائِ اسْتِقَائِ
الْخِلَاءُ بود و او را بسبب وقوع آن
در طرف بعد از الف زائده بهم
بدل شد

تَسْمِيَةً و اصل تَسْمِيُو بود و او را
بدل گشته او فام شده و بعد از آن یک یا
حذف شده عوض آن تا در آخر الحق
شد

۱۰۵

مُلَاقَاةٌ در اصل مُلَاقِيَةٌ بود و او

به الف بدل گروید

تَلَقِيًّا وَتَلَاقِيًّا در اصل تَلَقِيًّا وَتَلَاقِيًّا

بود و ضمه ما قبل کبیره بدل گروید

الْقَيْف

فاء کلمه لَقَيْف مفسر وق مانند مثال

و لام آن مانند ناقص اعلال میشود

چون وَقِي يَتِي وَقَايَةً وَاقِي وَقِي

يُوقِي وَقَايَةً صَوَقِي قِ لَاتِقِ

١٠٦

قصت
اعلال ليف مقرون مانندنا
طوى يطوى طيًا طاو
طوى يطوى طيًا مطوى
اطو لا تطو

— — — — —

106

مضاعف

[illegible]

١٠٨

افعال مجهول رابر معلوم قياس

نمائید

اسم مفعول

اسم فاعل

مَمْدُودٌ

مَادٌّ

مَمْدُودَانِ

مَادَّانِ

مَمْدُودُونَ

مَادُّونَ

مَمْدُودَةٌ

مَادَّةٌ

مَمْدُودَتَانِ

مَادَّتَانِ

مَمْدُودَاتُ

مَادَّاتُ

۱۰۹

ماد در اصل ماد د بود و ال اول

ساکن کرده و ر و و م ا و غام نموند

احکام تهای افعال متعلق ا و غام

وقتی که بمقابلۀ فاکلمه باب افعال و ال یا

ذال یا زار واقع شود تا افعال بدال بدل

و در بعض صور ا و غام نیز میشود و چون

ادعاء ادخار اذحام که در اصل

ادعاء ادتخار اذمتحام بود

اگر صاد و ضاد و طاء و ظاء واقع شود

۱۱۰

تأیه طایف بدل نویسنده گاهی او غام میگرد
چون اضطرار اضطرار اضطرار
اضطرار که در اصل اضطرار اضطرار
اضطرار اضطرار بود



بحث مخموز

هموز الف	هموز العين	هموز اللام
أَمَرَ	سَأَلَ	قَرَأَ
يَأْمُرُ	يَسْأَلُ	يَقْرَأُ
أَمْرًا	سُؤَالًا	قِرَاءَةً
أَمِيرٌ	سَائِلٌ	قَارِئٌ
أَمْرٌ	سُئِلَ	قُرِئَ
يَوْمَهُ	يُسْأَلُ	يُقْرَأُ
أَمْرًا	سُؤَالًا	قِرَاءَةً
مَأْمُورٌ	مَسْئُولٌ	مَقْرُوءٌ
مُرٌ	سَلٌ	أَقْرَأَ
لَا تَأْمُرْ	لَا تَسْأَلْ	لَا تَقْرَأْ

۱۱۳

ابواب فرید

ایمَر
یَأْمُرُ
ایْمَارًا
مَوْثِرًا

ایْمَرًا
لَا تَأْمُرُ

أَمَنَ
يُؤْمِنُ
إِيمَانًا
مُؤْمِنًا
أُؤْمِنُ
تُؤْمِنُ
إِيمَانًا
مُؤْمِنًا
أَمِنَ
لَا تُؤْمِنُ

۱۱۳

اَمِنْ اَرْمِنْ اِيْمَانًا وَاَصِل
اَعْمِنْ اَعْمِنْ اِعْمَانًا بُو سَهْزَه دُو
در ماضی معلوم به الف - و در مجهول
به و او - و در مصدر به یا بدل شد

— ❖ —

لعلک

تکمیل مباحث

(بیان تذکیر و تانیث)

اسم بر دو قسم است - مذکر و مؤنث -

اسم مذکر علامه ندارد - و علامه اسم مؤنث

سه حرف است

(۱) تا - چون فاطمة و کلمة

(۲) الف مقصورة چون جلی و فضل

(۳) الف ممدوده چون صخرآء و حکمکاء

در آخر هر اسم که یکی از این علامات بیاید

مؤنث است - مگر در اسمای مذکر اگر چه علامت
تانیث لاحق شود مذکر است چون طلحة
هر مؤنثی که در مقابل مذکر وارد مؤنث
حقیقی است چون مَرء (مرو) مَرءَة
(زن) و اگر مقابل مذکر نباشد غیر حقیقی
و افسر او آن سماعی است چون اذخر
عقرب و این را مؤنث معنوی گویند
یعنی (قا) در آن مقدر است
وقتیکه مؤنث معنوی را مضاف سازند

۱۱۶

تا در لفظ طاهر میگرد و چون از ^{و در} ارضه

مگرد اسم چار حرفی (تا) طاهر
نمیشود چون عقیق و ب - تصغیر عقیق
اسمای اعضای حفت - و جمع
مونت ^{و نه} است -

تثنیه جمع

اسم باعتبار افراد سه قسم است -
(۱) واحد که بر یک دلالت کند -

۱۱۷

چون رَجُلٌ زَيْدٌ

(۲) تنبیه که بر دو ولالت نماید و علامه

آن الف و نون یا یا و نون مکسور است

چون رَجُلَانِ رَجُلَانِ

الف مبدله آخر در اسم ثلثی رَوَّابِ

یشود چون از عَصَا (عَصَوُ) عَصَوَانِ

فَتَى (فَتَى) فَتَيَانِ

در غیر ثلثی مطلقاً به یا بدل میگردد و چون

مُصْطَفَى (مُصْطَفَوُ) مُصْطَفَيَانِ

۱۱۸

مُجْتَبِی (مُجْتَبِی) مُجْتَبِیانِ
جُلی (الف تانیث) حُلیانِ
نمونه آخر بعد الف زائده - اگر

اصلی باشد بحال ماند چون

قُرْأَءُ قُرْأَءَانِ

غیر اصلی اگر علامه تانیث باشد به واو

بدل می شود چون

حَمْرَءُ حَمْرَءَانِ

ست
اگر علامه تانیث نباشد هر دو وجه است

چون

۱۱۹

چون سَمَاءُ سَمَاءَانِ سَمَاوَانِ

(۳) جمع که بر علامه از دو دلالت نماید-

جمع بر دو قسم است

(۱) صحیح که بنامی واحد دران باقی بر حال

خود باشد علامه آن (واو و نون) یا

(یا و نون) مفتوح می باشد-

اسم مذکر ذوی العقول باین جمع میشود

(بشرطی که علم یا صفت باشد) چون

زَيْدٌ وَنَ

زَيْدٌ

۱۲۰

مُسْلِمٌ مُسْلِمُونَ

(۲) جمع کثر که بنای واحد و ران شکسته

باشد و آن بر دو قسم است

(۱) جمع قلت که از سه ماده دلالت نماید

(۲) جمع کثرت که بر علاوه از دو دلالت

نماید و اوزان هر دو سماعی است

وزن جمع کثرت بسیار است و اوزان

جمع قلت تبعه و چهارند

وزن

وزن جمع قلت جمع مفرد

(۱) أَفْعُلْ أَفْلُسْ فُلُسْ

(۲) أَفْعَالْ أَثْوَابْ ثَوْبْ

(۳) أَفْعِلْهُ ارْغِفْهُ رَغِيفْ

(۴) فَعِلَّةٌ غِلَّةٌ غُلَامٌ

فُلُسْ فُلُوسْ (فَعُول)

ثَوْبْ ثِيَابْ (رَفْعَال)

رَغِيفْ رَغِيفْ (فَعْل)

غُلَامْ غُلَامَانْ (فَعْلَان)

و همچنین هر جمع که بوزن جمع کثرت باشد

موافق نباشد جمع کثرت است -

۱۲۲

بیان منسوب

منسوب اسمی است که با خبر آن یا
مشتد پیوست شود از برای تعلق او پیری
چون هوملکی (او از مکه است)
(۱) هرگاه در آخر اسم تاء تانیث باشد

حذف میشود چون

از مکه مکی و از مدینه مدنی

(۲) و او از قهول می افتد چون از

قهول قهولی

۱۳۳

(۳) یا از فَعِيلَه و فَعِيلَه اَرْمَضَا

واجوب نباشد می افتد چون

از مَدِينَه مَدَنِيَّ

جُهَيْنَه جُهَنِيَّ

(۴) یا از فَعِيل و فَعِيل نمی افتد

چون از رَسْع رَسْعِيَّ

عَبِيد عَبِيدِيَّ

(۵) فَعِيل که در آخرش یای شود

باشد - عوض آن واو می آید - چون از

۱۲۴

نَبِيٌّ نَبَوِيٌّ اَز عَلِيٍّ عَلَوِيٌّ

(۶) الف مقصوره ثالث يا رابع باشد

به واو بدل ميشود چون

فَتَى فَتَوِيٌّ مَعْنَى مَعْنَوِيٌّ

(۷) همزه بعد الف زائده حکم آن در

نسبت مانند ثنيت است (صفحه ۱۲۵)

چون از قُرَاءِ قُرَانِيٍّ

حَرَاءِ حَرَاوِيٍّ

سَمَاءِ سَمَائِيٍّ وَسَمَائِيٍّ

در اسماء

۱۲۵

(۸) در اسماء محذوفه الآخر لام عود میکند

چون از ر د م د م د م د م د م د م د م د م

، ، ا ب (ابو) ا ب و

(۹) یاء مشدوبه بعد اکثر از و حرف از

آخر می افتد چون -

شافعی (منسوب الیه) شافعی (منسوب الیه)

تصغیر

تصغیر زیادت یای ساکن است بعد

حرف دوم اسم تا و لالت بر تلیل

۱۲۶

نماید

(۱) در اسم مصغر حرف اول را فتمه و دو

کسره دهند - چون از رَجُل

رَجُلٌ بَرُوزَن فَعِيلٌ

(۲) اگر اسم رباعی باشد - حرف سوم

آن کسور میشود - چون از جَعْفَرٌ

جَعْفَرٌ بَرُوزَن فَعِيلٌ

تَنْبِيْه - تصغیر اسم خماسی را

مکروه دانند

۱۲۶

معرفه و نکره

اسم بر دو قسم است - معرفه و نکره
معرفه آنست که بر شیئی معین دلالت نماید
و نکره آنکه بر شیئی غیر معین -

اسم معرفه در تعداد (۶)

(۱) علم چون اسلّم (م) کابل

(۲) ضمیر و آن دو قسم است

متّصل - منفصل

ضمیر منفصل بر دو قسم است

١٢٨

مرفوع و منصوب

ضمير مرفوع منفصل

غَابَ هُوَ هَاهُمْ هِيَ هَاهُنَّ
مُخَاطَبَ أَنْتَ أَنْتَانِ أَنْتِ أَنْتَانِ

متكلم أَنَا لِحْنٍ

ضمير منصوب منفصل

أَيُّهَا أَيُّهَا أَيُّهَا أَيُّهَا أَيُّهَا
أَيَّاكَ أَيَّاكَ أَيَّاكَ أَيَّاكَ أَيَّاكَ
أَيَّاهُ أَيَّاهُ أَيَّاهُ أَيَّاهُ أَيَّاهُ

لصل

۱۲۹

ضمیر متصل بر سه قسم است

(۱) مرفوع (۲) منصوب (۳) مجرور

ضمیر مرفوع متصل

ضمیر مرفوع متصل از شدت اتصال

مانند جزو فعل است و دو قسم می باشد - بارز

و ستم - ضمیر متصل بارز یا زده است

ت ت ت نَا نَمَا تُمُ تُمُ تَت -

این هفت ضمیر مختص به فعل ناصی است

چون عَلِمْتُ عَلِمْتَ عَلِمْتُ عَلِمْنَا

۱۳۰

عَلِمَا عَلِمْتُمْ عَلِمَانِ -

(یا) این ضمیر مختص بواحد مؤنث فعل

مضارع است چون تَضَرَّبْنَ

(۳) الف واو نون

این سه ضمیر در میان ماضی و مضارع

مشترک است چون

قَرَأَ قَرَأُوا قَرَأْنَ

يَقْرَأُ يَقْرَأُونَ يَقْرَأْنَ

ضمیر ستر است که در لفظ نباشد بلکه

۱۳۱

ذهن پوشیده باشد. و در پنج محل مستتر است
(۱) واحد مذکر غائب. (ماضی مضارع
و امر و نهی) چون ضَرَبَ - يَضْرِبُ
لَيَضْرِبُ لَا يَضْرِبُ -

درین صیغها (هُوَ) مستتر است. و
تقدیر چنین است - ضَرَبَ هُوَ
و باقی صیغها هم برین قیاس است
(۲) واحد مؤنث غائب (تیر ازین افعال)
چون ضَرَبَتْ - تَضْرِبُ - لَيَضْرِبُ

مستتر و تقدير است

(۳) واحد مذکر مخاطب (غیر ماضی) چون
نَضِيبُ -

درین صیغها ضمیر (انت) همیشه مستتر

(۴ و ۵) متکلم غیر ماضی چون
أَضْرِبُ نَضِيبُ که أَنَا وَمَنْ

همیشه درین صیغها مستتر است

۱۳۳

(۲) ضمیر منصوب متصل

هَ هَا هُم دَعَاةُ دَعَاها دَعَاهُم
هَ هُنَّ دَعَاها دَعَاهُنَّ
كُ كَمَا كُم دَعَاكَ دَعَاكُمْ دَعَاكُم
لَ لَئِنْ لَكُم دَعَاكَ دَعَاكُمْ
يَ نَا دَعَانِي دَعَانَا

(۳) ضمیر محذوف متصل

این ۱۲ ضمیر فوق اگر با اسم یا حرف
جبر پیوست گردد ضمیر محذوف و متصل می شود

١٣٢

ضمير بر و متصل باسم
كِتَابُهُ كِتَابُهَا كِتَابُهُمَا
كِتَابُهَا كِتَابُهَا
كِتَابُكَ كِتَابُكُمَا كِتَابُكُمْ
كِتَابُكَ كِتَابُكُمْ
كِتَابِي كِتَابُنَا
ضمير بر و متصل بحرف
لَهُ لَهَا لَهُمَا لَهَا لَهُمَا لَهُنَّ
لَكَ لَكُمْ لَكَ لَكُمْ لَكَ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ

۱۳۵

لی لثا-

(۳) اسم اشاره

اسم اشاره قریب

واحد	ثنیه	جمع
ذا	ذان	اولاء

مذکر
مونث ذه تان

عرفها در اول این اسماء می آید چون
هَذَا هَذَانِ هَؤُلَاءِ

اسم اشاره بعید-

وقتی که در آخرین اسماء لفظك یا لك

۱۳۶

لاحق شود اسم اشاره بعید میگردد چون

ذَاكَ ذَانِكَ أُولَئِكَ

تِلْكَ تِلْكَ

(۴) اسم موصول

مَذْكُورَ الَّذِي الَّذَانِ الَّذِي

الَّتِي اللَّتَانِ اللَّاتِي

أَمْثَلُهُ هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي اشْتَرَيْتَهُ

مِنْ يَدِي

فَلَا الْقَلَسُوءَةَ الَّتِي أَعْطَانِي بِهَا

۱۳۶

هؤلاء أمهاتكم اللاتي بينكم

من ومانين موصول است چون

من قنع عني -

عرفت ما في صدرك

(۵) اسم معروف

وتقيد ال (الف لام تعريف) بر

اسم نكرة داخل شود و معرفه میگردد - چون

الرجل (این مرد) و از دخول ال تنوين

حذف می شود +

۱۳۸

اگر در اول اسم کی از حروف شمسی یعنی

میم - دال - ذال - راء - زای - سین

شین - صاد - ضاد - طاء - ظاء -

لام - نون داخل شود لام در آن مدغم

میکرد و مگر در کتب ثابت باقی میماند چون

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ

(۶) اسم مضاف یکی ازین اقسام مذکور

چون - ابْنُ زَيْدٍ أَخُوكَ

غُلَامُ هَذَا الرَّجُلِ

۱۳۹

بحث حرف

حرف بر

و داخل

ح

گردد آزار رفع - یا نصب - یا جر

و هـ -

حروف عامله

(۱) حروف جر

- لام - واو - مَدَن - مَنكَ

خَلَا - حَاشَا - عَلَا - رُبَّمَا - فِي

١٣٠

عَنْ عَلِيٍّ حَتَّى إِلَى

أَمْدٍ

مَرَرْتُ بِزَيْدٍ تَاللهُ لَا أَفْرَأَنَّ

زَيْدٌ كَالْأَسَدِ وَاللهُ لَا كُتِبَ

مَا رَأَيْتُهُ مَدَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَمَّا لَزَيْدٍ

مَا رَأَيْتُهُ مُنْذُ يَوْمِ الْخَمِيسِ

رَأَيْتُ الْقَوْمَ خَلَا زَيْدٍ

مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ عَلَى بَكْرِ

رَبِّ وَجَلَّ لِقَيْتُهُ

١٢١

خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ
زَيْدٌ فِي الْمَدْرَسَةِ
رَمَيْتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ
زَيْدٌ عَلَى السَّطْحِ
أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسُهَا
دَهَبْتُ إِلَى زَيْدٍ

أحرف مشبهة بفعل

أَنَّ - أَنْ - كَانَ - لَيْتَ - لَكِنَّ - لَعَلَّ
اسم را نصب و خبر را رفع دهند -

۱۴۲

اِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ
سَمِعْتُ اَنَّ زَيْدًا ذَاهِبٌ
كَانَ زَيْدٌ اَسَدٌ
قَامَ زَيْدٌ لَكِنَّ عَمْرًا جَالِسٌ
لَيْتَ الشُّبَابَ عَائِدٌ
لَعَلَّ عَمْرًا خَارِجٌ

حروفِ ندا

همزه ای یا - آیا - هیا

حرفِ ندا اسم مفرد معرفه راضمه - و اسم مضارع

۱۲۳

نصب میده چون

یا زید

یا عبد الله

حروف شرط

اِنْ - كَوْ - لَوْ - اَمَّا

اِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ - اَكْرَمُهُ

لَوْ قَرَأْتَ دَرَسْتَ لِحَفْظَتِهِ

وَلَوْ اَفْضَلُ اللهُ عَلَيْكُمْ وَحْمَتُهُ

لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

١٢٢

زَيْدٌ وَعَمْرٌو جَاءَ أَمَّا زَيْدٌ فَالْكُرُ
وَأَمَّا عَمْرٌو فَاهْنَةُ

حروف جوارم مضارع

كَمْ - لَمْثًا - لَامِ امْرٍ - لَاءِ نَحْيٍ - اِنْ يَهْتَمُّ

لَمْ يَضْرِبْ زَيْدٌ

لَيَقْرَأْ عَمْرٌو

لَا تَضْرِبْ

اِنْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ

حروف نواسط مضارع

١٢٥

حروف نواصب مضارع

أَنْ - لَنْ - كُنْ - اِذِنْ - لَا مِ - حَتَّى

(١) سَمِعْتُ أَنْ تَخْنُقَ

(٢) لَنْ يَذْهَبَ زَيْدٌ

(٣) تَعَلَّمْتُ كَيْ أَلُوْنَ غَزِيرًا

(٤) اِذِنْ تَسْتَرْجِ

(٥) سَكَتَ لِيَسْمَعَ كَلَامِي

(٦) اِضْرِبْهُ حَتَّى يَمُوتَ

— ❦ —

۱۲۶

حرف نفی

ما و لا - بر جمله داخل شده خبر و اول را
رفع - و خبر و و تم را نصب میدهند

چون

ما زینک قائما

لا رَجُلٌ أَفْضَلُ مِنْكَ

و قتی که لا بزرگوارتر مفرد یا مضاف

داخل شود - آنرا فتح میدهند چون

لا رَجُلٌ فِي الدَّارِ

لا محذوف

۱۴۶

لَا غُلَامَ رَجُلٍ طَرِيفٍ

واین را لاء نفی جنس گویند

حروف غیر عامله

حروف عطف

واو - فا - ثَمَّ - حَتَّى - اَوْ - اِمَّا - اَمْ -

لَا - بَلْ - لَكِنْ

(۱) جَاءَ زَيْدٌ وَعَمْرٌ

(۲) قَامَ زَيْدٌ فَمُتَّى

(۳) اَتَى بَكْرٌ ثُمَّ اَخُوهُ

١٢٨

(٢) قَدِمَ الْقَوْمُ حَتَّى رَئَوْهُمْ

(٥) هَذَا أَمَّا شَجَرٌ أَوْ شَجَرٌ

(٦) هَذَا إِنْسَانٌ أَوْ حَيَوَانٌ

(٧) قَدِمَ زَيْدٌ بَلْ بَكَرٌ

حروف متبعية

الـ اـ مـ اـ هـ

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ

أَمَّا تَقُولُ

هَازِلٌ قَائِمٌ

١٧٩

حروف جواب

نعم - بلى - اى - اجل - جبر

اجاء - زيد - نعم

ما كفاك هذا الذي هم - بلى

حرف نفير

اى - ان

هو ملكى اى منسوب الى املة

حرف روع

كلا - ثم يطبع ان ازيد كلا

۱۵۰

حرفین تنقص

همزه - هل اجاءك زيد

هل عندك درهم

حروف تخفیف و تویج

هلا - لولا - لوما

و دخول این حروف بر مضی مفید تویج و بر

مضارع مفید ترغیب میگرد

هلا اگر مت زید - وقد كان ضيفاك

هلا تقرأ - لتكون عالما

۱۵۱

حروف مصدر

ما- ان- ائجني ان تضرب زيدك اي ضربك

حرف توقع

قل- دخولش براضى مفيد تحقيق و بر مضارع
مفيد تقليل است- قل قامت الصلوة
الحواد قد يقتر

حرف تاكيد

لام مفتوح- نون تاكيد

ان زيدك لقايم

هل تعلم

اسكن

این کتاب تصحیح فقیر سید فقط (فقیر عبد)

۱۵۲

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب
منقح الصرف که برای تعلیم طایف
مدرسه مبارکه جیهیه سراجیه الیف و
تصنیف گردیده حسب الامر مبارک عالی
حضرت معین السلطنة صاحب مد ظله
در چپایه خانه سنگی دار السلطنة کابل
زیور طبع پوشید - تحریر فی تاریخ
یوم چهارشنبه اشهر ربیع
الاول ۱۳۳۳

